


رہ یافتہ


مقالہ پژوهشی - فصلنامه علمی


سال هجدهم، شماره ۶۸، پاییز ۱۴۰۳

صفحه ۳۳۱ تا ۳۵۳

تأثیر تحولات سیاسی بر معماری شهری ایران: مطالعه دوره صفویه و انقلاب اسلامی

سید محمد حسین میرهاشمی روتہ  | دانشجوی دکتری معماری، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

محمد جعفر کرباسچی  * | دانشیار گروه معماری، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

سیامک یناهی  | دانشیار گروه معماری، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران

چکیده

این مقاله به بررسی تأثیر تحولات سیاسی بر معماری شهری ایران در دوره صفویه و پس از انقلاب اسلامی می‌پردازد. سوال اصلی تحقیق این است که چگونه تغییرات سیاسی در این دو دوره تاریخی، معماری شهری ایران را تحت تأثیر قرار داده است؟ فرضیه اصلی مقاله این است که تحولات سیاسی از دوره صفویه تا پس از انقلاب اسلامی باعث تغییرات عمده در الگوهای معماری شهری ایران شده است، به طوری که معماری هر دوره به طور مستقیم بازتاب‌دهنده ساختارهای حکومتی، ایدئولوژی‌ها و ارزش‌های اجتماعی آن زمان بوده است. روش تحقیق این مقاله، روش تحلیلی-مقایسه‌ای است که از طریق تحلیل تاریخی و تطبیقی، تغییرات معماری شهری را در دو دوره مورد نظر بررسی می‌کند. داده‌های تحقیق از منابع تاریخی، مطالعات معماری و اسناد موجود جمع‌آوری شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که در دوره صفویه، معماری شهری بیشتر به عنوان ابزاری برای نمایش قدرت سیاسی و مذهبی حکومت صفوی و تثبیت هویت حکومتی استفاده می‌شد. در مقابل، پس از انقلاب اسلامی، تغییرات سیاسی باعث تغییرات عمده‌ای در الگوهای معماری شهری شد؛ فضاهای عمومی و مذهبی با تأکید بر هویت اسلامی جایگزین نمادهای سلطنتی شدند. این تغییرات نشان‌دهنده رابطه مستقیم و پیچیده بین تحولات سیاسی و معماری شهری است، که به طور ملموس بر فضاهای شهری و هویت اجتماعی ایران تأثیر گذاشته است.

کلیدواژه: معماری شهری، شهرسازی، صفویه، شهرسازی معاصر، سیاست‌های شهری

* نویسنده مسئول: Mj.karbaschi@gmail.com

تاریخ تایید: ۱۴۰۳/۰۷/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۵



The Islamic Revolution Approach Quarterly

Vol. 18, No.68, Fall 2024, P 3-18

rahyaftjournal.ir

The Impact of Political Developments on Urban Architecture in Iran: A Study of the Safavid Period and the Islamic Revolution

**Seyed Mohammad
Hossein Mirhashemi
Roteh** 

PhD Candidate in Architecture, Karaj Branch,
Islamic Azad University, Karaj, Iran

**Mohammad Jafar
Karbashi** 

Associate Professor, Department of Architecture,
Damghan Branch, Islamic Azad University,
Damghan, Iran

Siamak Panahi 

Associate Professor, Department of Architecture,
Abhar Branch, Islamic Azad University, Abhar,
Iran

Abstract

This paper examines the impact of political developments on urban architecture in Iran during the Safavid period and after the Islamic Revolution. The central question of the study is how political changes in these two historical periods have influenced urban architecture in Iran. The main hypothesis of the paper is that political transformations from the Safavid period to the post-Revolutionary era have led to significant changes in urban architectural patterns in Iran, such that the architecture of each period directly reflects the governmental structures, ideologies, and social values of its time. The research method employed is a comparative-analytical approach, using historical and comparative analysis to examine urban architectural changes during these two periods.

* Corresponding Author: mj.karbashi@gmail.com

How to Cite: Mirhashemi Roteh, S. M. H., Karbashi, M. J., Panahi, S. (2024). The Impact of Political Developments on Urban Architecture in Iran: A Study of the Safavid Period and the Islamic Revolution, *The Islamic Revolution Approach Quarterly*, 18(68), 3-18.

Received: 04/03/2024

Accepted: 20/07/2024

The data for the study was collected from historical sources, architectural studies, and existing documents. The findings of the study indicate that during the Safavid period, urban architecture was primarily used as a tool to showcase the political and religious power of the Safavid government and to reinforce its governmental identity. In contrast, after the Islamic Revolution, political changes led to significant alterations in urban architectural patterns, with public and religious spaces emphasizing Islamic identity replacing royal symbols. These changes highlight the direct and complex relationship between political transformations and urban architecture, which has tangibly affected urban spaces and social identity in Iran.

Introduction

The architectural landscape of Iran has undergone significant transformations, particularly when comparing the opulent Safavid era to the more tumultuous post-revolutionary period. This paper explores the defining components of urban architecture during these distinct epochs, analyzing how cultural, political, and technological changes have influenced urban planning and architectural designs.

Main Body

Safavid Era: During the Safavid dynasty, urban architecture was heavily influenced by Islamic aesthetics and Persian culture. The period is noted for its grandiose public squares, intricate mosques, and expansive gardens, which were designed to symbolize power and divine legitimacy. The use of geometric patterns, domed roofs, and extensive iwans (vaulted spaces) are characteristic of the period. This section of the paper delves into the architectural innovations introduced during the Safavid era, such as the development of urban centers that facilitated trade and cultural exchanges.

Post-Revolutionary Iran: Contrastingly, the post-revolutionary phase in Iran reflects a mix of traditional influences and modernist approaches to urban architecture, driven by different socio-political agendas. The focus shifted towards functionality, cost-effectiveness, and meeting the housing needs of a growing population amidst economic sanctions and political isolation. The research discusses how contemporary architects in Iran have sought to balance modern demands with cultural heritage, often integrating traditional Persian elements into modern designs.

Comparative Analysis: By comparing these two periods, the paper highlights the shifts in architectural priorities—from the grandeur of the

Safavid era to the pragmatic approaches of the contemporary period. It also examines how urban planning policies have evolved to address the changing needs of society, such as increased urbanization and the need for sustainable development.

Conclusion

The study concludes that while there are stark contrasts in the architectural styles and urban planning principles of the Safavid era and post-revolutionary Iran, there is also a continuity of certain cultural and aesthetic values. The enduring influence of Persian culture is evident in the ongoing preference for integrating natural elements and communal spaces in urban designs, regardless of the prevailing political or economic conditions.

This detailed analysis not only enhances understanding of Iran's rich architectural heritage but also provides insights into the adaptive strategies of urban planning in response to societal needs and challenges.

Keywords: Urban Architecture, Urban Planning, Safavid, Contemporary Urban Planning, Urban Policies.

مقدمه

معماری شهری به‌عنوان یک بخش جدایی‌ناپذیر از فرهنگ و تاریخ هر ملت، همواره تحت تأثیر تغییرات و تحولات سیاسی قرار داشته است. در ایران، معماری شهری نه تنها به‌عنوان یک هنر و تکنیک ساخت‌وساز، بلکه به‌عنوان یک ابزار سیاسی و اجتماعی نیز شناخته می‌شود که می‌تواند بازتاب‌دهنده قدرت‌ها، ایدئولوژی‌ها و روابط اجتماعی باشد. این مقاله بر آن است تا به بررسی تحولات معماری شهری ایران از دوره صفویه تا پس از انقلاب اسلامی پرداخته و تأثیرات تحولات سیاسی بر این رشته را تحلیل کند. در دوره صفویه، ایران شاهد تشکیل حکومت متمرکز و قدرتمندی بود که شاه عباس اول به‌عنوان یکی از چهره‌های کلیدی این دوره شناخته می‌شود. حکومت صفوی تلاش داشت تا با استفاده از معماری، شکوه و قدرت خود را در برابر مردم و دشمنان به نمایش بگذارد. این دوره با ساخت شهرهای جدید، طرح‌ریزی خیابان‌های عظیم و بناهای فاخر مانند میدان نقش جهان و مساجد بزرگ، دوره‌ای از نمایش قدرت سلطنتی بود. معماری در این دوران به‌ویژه در شهرهای مهمی مانند اصفهان، مشهد و شیراز، به ابزاری برای تأکید بر اقتدار سیاسی و مذهبی بدل شد. اما پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، تحولات سیاسی عمیق و بنیادی در ساختار حکومتی ایران رخ داد. انقلاب اسلامی با شعارهایی چون عدالت اجتماعی، مبارزه با فساد و دفاع از هویت اسلامی، تحولی عظیم در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد کرد. این تغییرات در معماری شهری نیز نمایان شد. در دوران پس از انقلاب، ساختارهای شهری و الگوهای معماری به‌ویژه در شهرهای بزرگ ایران دچار دگرگونی‌های عمده‌ای شدند. از یک سو، برچیده شدن نمادهای سلطنتی و اشرافی‌گری، نیاز به ساخت فضاها عمومی و مردمی را تقویت کرد و از سوی دیگر، معماری اسلامی و روحانیت به‌عنوان عناصر اصلی هویت شهری مطرح شدند. در این مقاله، با استفاده از منابع تاریخی و تحلیلی تطبیقی، به بررسی این تحولات پرداخته می‌شود و تأثیرات مختلف تحولات سیاسی بر فرم‌ها و کارکردهای معماری شهری ایران در این دو دوره مقایسه می‌شود. هدف این است که نشان داده شود چگونه تحولات سیاسی، نظیر تغییرات حکومت‌ها، ایدئولوژی‌ها و خواسته‌های اجتماعی، به شکل‌گیری الگوهای جدید معماری و شهرسازی در ایران منجر شده است.

پیشینه پژوهش

معماری شهری مربوط به دوره‌های مختلف از جمله دو دوره مورد مطالعه این مقاله، به دلیل اهمیتشان مورد توجه پژوهش‌های زیادی واقع شده‌اند. درخشان بودن معماری شهری همچون اصفهان، میراث عصر صفویه، باعث شده است تا از زوایای مختلف این موضوع مورد بررسی قرار گیرد. فیروز مهجور (۱۳۷۸) در پژوهش «ویژگی‌های شهرسازی در شهرهای دوره صفویه»، با تمرکز بر چهار شهر تبریز،

قروین و اصفهان و بهشهر که پایتخت تابستانی صفویان بوده است، به خصوصیات شهرهای این دوره پرداخته است. مهمترین ویژگی‌های شناخته شده برای این شهرهای با اهمیت در این تحقیق شامل ایجاد فضای سبز و توجه به محیط‌زیست، درونگرایی، ساخت و توسعه مسیرها، راهها و شبکه‌های ارتباطی مورد نیاز شهری، ایجاد میدانی وسیع در مرکز شهرها مشتمل بر مهمترین فضاها و بناهای مورد نیاز شهری، توسعه و گسترش شهرهای قدیمی با حفظ بافت‌های گذشته آن شهرها، توسعه و ساخت شهرها بر اساس طرح جامع، توجه به رون و جهت شهر هستند.

در مقاله «جایگاه اجتماعی محله در شهرهای اسلامی با تاکید بر اصفهان»، ابراهیم انصاری (۱۳۸۱) نقش اجتماعی محله را در شهرهای اسلامی مورد مطالعه قرار داده است. در این مقاله نویسنده بر اسلام به عنوان ایدئولوژی فراگیر، کلیه ابعاد زندگی اجتماعی و انسانی را متأثر ساخته است به طوری که در شکل‌گیری منازل و پدیده‌های جغرافیایی و شهری دگرگونی قابل توجهی را پدید آورد، تاکید می‌نماید. در این مقاله او محله را به عنوان یک واحد اصلی روابط اجتماعی در شهرهای اسلامی از جمله اصفهان معرفی نموده که از اجزا اصلی و فرعی تشکیل شده است و عوامل فضایی، فرهنگی و اقتصادی را در نحوه شکل‌گیری آن دخیل می‌داند. شهرام یوسفی‌فر (۱۳۸۵) در مقاله‌ای با عنوان «الگوهای گسترش کالبدی شهر در سده‌های میانه تاریخ ایران» الگوهای رشد کالبد و فضاها شهرهای ایران را در سده‌های میانه پرداخته و تلاش نموده است تا تحلیل ارتباط آن تحولات شهرها با تغییرات اجتماع و اقتصادی، به بازشناسی و تبیین نیروهای اجتماعی در زندگی شهر و فرایند بروز تغییر در شکل شهرها را بررسی کند. در این مطالعه تغییرات شهری از یک سو حاصل عوامل بیرونی (حکومت، اراده تخبگان سیاسی-اداری شهری و...) و عوامل درونی (رشد مناسبات اقتصادی و اجتماعی شهری) مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نتیجه بحث بر میزان اثرگذاری هر یک از این عوامل بر ریخت شهری در این دوره‌های تاریخی حاکی از این واقعیت بوده است که در درک بهتر ریخت شهری بیشتر مناسبات اجتماعی و اقتصادی مورد توجه قرار گرفته شده است، این در حالی است که مطالعات حاکی از تاثیر بسیار برجسته عوامل بیرونی از جمله مناسبات سیاسی و دخالت حاکمان سیاسی نیز می‌باشد.

محمود شاطریان و علی جاویدپناه (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «درنگی در جرم‌انگاری شهرسازی در ایران» با فرض رعایت مسائل شهرسازی و ضرورت حفظ حقوق شهروندی، تلاش کرده است که مجموعه از مقررات کیفی که در حوزه شهرسازی به تصویب رسانده‌اند را جمع‌آوری نماید. در این مقاله، مهمترین و چالش‌برانگیزترین قانون «ماده صد قانون شهرداری» معرفی شده است که پیرامون آن تخلفات زیادی وجود دارد. در جمع‌بندی نهایی با توجه به نواقصی که در اجرا و نیز تخلفاتی که

زمینه قوانین در حوزه شهرسازی وجود دارد، نویسندگان بر ضرورت تاسیس یک دادگاه تخصصی شهرسازی تاکید نموده اند.

سمیه ابراهیمی و سیدغلامرضا اسلامی در تحقیقی (۱۳۸۹) با عنوان «معماری و شهرسازی ایران در دوران گذار» بر این باور هستند که معماری کنونی حاصل تجربه گذار بسیار سریع از جامعه سنتی به جامعه مدرن می باشد، همچنان که در آینده نیز معماری حاصل گذار از جامعه مدرن به جامعه شبکه‌ای خواهد بود. در این میان، ایران در حالی که هنوز صنعتی شدن را تجربه می کند با موج جدید جهانی شدن و شکل گیری جوامع شبکه‌ای روبرو شده است. در چنین موقعیتی هنر و معماری در باز تعریف هویت جوامع نوینی مثل ایران نقش عمده‌ای ایفا می کنند. در نتیجه به نوعی از معماری نیاز است که بتواند نه تقلیدی باشد و واپس گرا، بلکه واقعیت خود را نشان دهد و بر اساس مقتضیات حال جامعه باشد.

چارچوب مفهومی

به تعبیر فلوران شامپی^۱ جامعه‌شناس فرانسوی که در زمینه معماری شهری تحقیقات زیادی را انجام داده است، «بین سیاست و معماری یک ارتباط مستقیم وجود دارد، چرا که بین حاکمان و طراحان (معماران) همواره پیوندی تنگاتنگ و آشکار وجود داشته است». در این تعبیر، معماری در قلب قدرت سیاسی جا گرفته است، چرا که به باور شامپی، معماری یک گاه شمار مناسب برای درک اثراتی است که اقدامات دولتها در دوره‌های زمانی متوالی اما متفاوت بر شهر داشته‌اند (Champy, 2001: 65). در واقع، مداخلات عمومی دولت که اغلب از طریق سیاستگذاری‌های مبطوع به معماری و شهرسازی به شکل دستوری اجرا می‌شود، رد خود را بر چهره شهرها به گونه‌ای تمام عیار و قابل شناسایی به جا می‌گذارد. شامپی برای توضیح بهتر ایده خود معماری شهری دهه‌های هفتاد و هشتاد فرانسه را در شهرهای بزرگی مثل پاریس مثال می‌زند؛ در این دوره، اراده سیاسی بر این اصل قرار گرفت که از این به بعد باید از سیاست‌های مبتنی بر بازسای و تولیدات شتاب‌گرفته‌ی بعد از جنگ جهانی دوم فاصله گرفت و فاز جدیدی از تحول را در معماری شهری آغاز نمود. برای تعقیب همین سیاست بود که فاز جدید، برنامه‌ریزی‌های کلانی در حوزه تامین مسکن و نیز چارچوب‌مند نمودن فعالیت‌های معماران به عمل آمد. رویکرد جدید تا دهه ۹۰ میلادی دوام آورد و سپس با افزایش چشم‌گیر انبوه‌سازی به خصوص در بخش مسکن، ضعف‌های سیاست اعمال شده خود را آشکار ساخت. همین موضوع باعث شد تا قدرت عمومی بار دیگر به مداخله بپردازد و با طرحی نو، تمرکز

¹ Florent Champy

سیاست‌های خود را بر رشد کیفیت معماری شهری و نیز ساخت آثاری جهت بازنمایی رشد و پیشرفت قرار دهد (Champy, 2001: 66). این سیاست‌های مرحله به مرحله اعمال شده، گاهی با سرعت و گاهی به آرامی، رد خود را در کلیت معماری شهری به جا گذاشته‌اند، به گونه‌ای که با دیدن هر یک می‌توان به دوره زمانی و سیاست مدنظر در آن که منجر به خلق سبک و شکل مذکور شده است پی برد (Champy, 2001: 65). وضعیت توصیف شده را می‌توان اینطور در نظر گرفت که هر اجرای معمارانه به دنبال اعمال سیاستی خاص، به سان قطعه‌ای می‌ماند که خود را در هویت شهر جا می‌دهد. در عمل هویت شهری باهمین قطعات بیرون آمده در جریانات سیاسی و تاریخی در هم فرو رفته و نظم گرفته‌اند.

مرتبط با این دیدگاه، ژان لویی کوهن^۱، معمار برجسته فرانسوی، با ارجاع به میشل فوکو^۲ که بر این باور است که سلطه سیاسی از طریق شبکه‌های ناپایدار کنش‌ها عمل می‌کند، تحلیل خود را در ارتباط با معماری شهری این‌طور توضیح می‌دهد که در میان این شبکه‌ها، شکل شهر و معماری شهری تحت فشار دو عامل تعیین‌کننده قرار دارد؛ یکی فشار سیاسی از بالا و دیگری رقابت نیروهای بازار و مطالبات گروه‌های اجتماعی (Cohen, 2021). هر چند او اقتدار را صرفاً برای سیاست‌مداران قائل نیست و آن را در یک رابطه متقابل با معماران می‌بیند و بر این اعتقاد است که هر چند سیاست جنبه تحمیلی دارد، اما معماران با تجربه و شناخته شده نیز گاهی مهر خود را بر بخشی از شهر حک می‌کنند، بدون اینکه همیشه از سیاست‌های دستوری تبعیت کنند. او می‌نویسد «سامادهی دقیق بین مجموعه فرم‌های موجود و انتظارات اجزای مختلف جامعه بر اساس ماتریسی صورت می‌گیرد که در آن گفت‌وگو و رویه‌ها تلاقی می‌کنند و معماران گاهی شخصیت‌هایی هستند که برنامه‌شان خود را بر سیاست‌ها تحمیل می‌کند (Cohen, 2021)». با این وجود، به زعم او داستان‌هایی که روابط بین زبان‌های معماری و رژیم‌های سیاسی را توضیح می‌دهند، به‌ویژه به تقسیم‌بندی‌های زمانی اعمال شده در معماری مربوط می‌شوند. این تقسیم‌بندها با گسست‌های عمده در نظم سیاسی مطابقت دارند. یکی از دیدنی‌ترین محل‌های تلاقی معماری و سیاست در زمان استقرار نظم اجتماعی جدید، پس از پیروزی نظامی یا انقلابی رخ می‌دهد. بناهایی اغلب ناپایدار صرفاً به منظور اینکه تغییر حادث شده را جشن بگیرند، ساخته می‌شوند، هر چند ممکن است برخی شکل دائمی به خود بگیرند. رژه‌ها و تظاهرات، توپوگرافی‌های شهری جدیدی را تعریف می‌کنند (Cohen, 2021). در عین حال، قدرت جدید به

¹ Jean-Louis Cohen

² Michel Foucault

سرعت ممکن است آثار ساخته شده از رژیم های قبلی را محو کند و تلاش کند تا نمادهای مربوط به خود را جایگزین نماید.

با چنین رویکردی می توان در این مقاله به معماری هر دو دوره انتخاب شده برای مطالعه پرداخت. هر دو دوره، ساختار حکومت به شکل چشم گیری از گذشته جدا می شوند. صفویان حکومت یکپارچه و مستقل شیعی را بعد از چند قرن بنا گذاشتند؛ جمهوری اسلامی نیز حاصل انقلابی بود که به طور بنیادین ساختار سیاسی پیش از خود را دگرگون کرد. بدیهی است که در هر دو نظام سیاسی، توجه خاصی به تثبیت قدرت از طریق نمادهایی شده است که به طور عینی، معماری شهری می تواند یکی از جلوه های آن باشد. در مورد صفویان خیلی صریح تر می شود گفت که چگونه معماری شهری از خود به جا گذاشته اند و تا حد در رسیدن به این آرمان موفق عمل کرده اند. اما در ارتباط با معماری بعد از انقلاب ۱۳۵۷ با توجه به همعصر بودن و سرعت بالای تحولات نیاز به بررسی بیشتری وجود دارد. بنابراین مهمترین سوال این است که تا چه اندازه معماری شهری این دوره توانسته است به خواست سیاست برای بروز هویت خود بیان کند؟

معماری شهرهای دوره صفویه

شهرسازی در ایران بعد از اسلام در زمان صفویه به اوج خود رسید. به زعم صاحب نظران، معماری شهری این دوره در تطابق با شرایط فکری، اقتصادی-اجتماعی و تداوم تاریخی و جغرافیایی شکل گرفته است. بنابراین، ساختار کالبدی شهر تجلی فضای اعتقادات، باورها، تاریخ، آداب و سنن و فرهنگ جامعه می باشد (علیمرادی و همکاران، ۱۳۹۹). اوج شکوفایی معماری صفویه به زمان شاه عباس اول برگردد که نمود واقعی آن در کلیت شهرسازی اصفهان تجلی پیدا کرده است. با این حال، در اینکه مکتب اصفهان حداقل در زمینه معماری، مکتبی مستقل و یا تلفیقی است، نظرات متفاوتی وجود دارد. از جمله از نقطه نظر محمدکریم پیرنیا، استاد برجسته معماری ایران، سبک های معماری ایرانی همانند سایر هنرهای این سرزمین در قالب سبک های منطقه ای رشد کرده اند و به همین دلیل است که به نام خواستگاهشان خوانده می شوند، به طور مثال شیوه های عراقی و خراسانی و انتساب قالی ها به کاشان و اصفهان را می توان نمونه هایی از این انتساب بیان کرد (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۲۴). در نتیجه سبک های معماری خراسانی، رازی، آذری و اصفهانی هر کدام را باید متناسب به مکانشان دانست. با این وجود، در ارتباط با سبک اصفهانی، پیرنیا بر این باور است که زادگاهش آذربایجان بوده، ولی در اصفهان رشد کرده و بهترین بناهایش را در آنجا به جا گذاشته است (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۲۷۲). تبریز، قزوین و اصفهان از جمله مهمترین نمونه هایی هستند که در این دوره با ویژگی های معماری دوره صفویه گسترش می یابند. در معماری این دوره صرفاً یک عامل اعم از توسعه زوایای هنری و یا اثرگذاری

مذهبی و فرهنگی موثر نیست، بلکه «عوامل هفت گانه جغرافیایی و اقلیمی، دفاعی و نظامی، اقتصادی و تجاری، دینی و مذهبی، سیاسی، حکومتی و اداری، تشریفات و برگزاری مراسم (مهجور، ۱۳۷۸: ۶۶)، همگی را می‌بایست به طور یکجا در این زمینه موثر دید. علاوه بر این عوامل، می‌بایست بر اقتدار صفویه‌ها و اهمیتی که برای هنر قائل هستند، در کنار رشد اقتصادی و تأکیدی که بر هویت شیعی‌شان دارند، در شکل دادن به معماری منحصر به فرد شهری این دوره توجه ویژه داشت. به همین دلیل عوامل اثرگذار و مهم در شکل‌گیری معماری شهری صفویه که بهترین نمونه‌اش اصفهان است را می‌توان به صورت زیر تشریح نمود.

اقتدار شاهان صفوی در تولد مکتب اصفهان: به طور کلی، تا پیش از صفویان «الگوی شهر پایتختی را می‌توان تجلی و ظهور «آرمان شهر» حکومت‌های مقتدر و متمرکز پیش از اسلام به شمار آورد (یوسفی‌فر، ۱۳۸۵: ۳۳۵). این الگو در دوره صفویه بار دیگر احیا شد. تشکیل یک حکومت واحد و مقتدر توسط شاهان صفوی، بی‌شک نقش مهمی در بسط و گسترش هنر از جمله هنر معماری در این دوره دارد، چرا که توجه آنها به این مقوله، فرصتی را فراهم آورد تا معماری و دیگر هنرها به بهترین نحو در قالب ایده‌های مرتبط با جهان‌بینی زمانه مذکور بروز یابند (ستیرلن، ۱۳۷۷: ۴۱). در واقع می‌بایست در کنار تمام عوامل، به نقش اقتدار حاکمیت در راستای تثبیت هویت و ارزش‌های خود از یک طرف و اهمیتی که در این دوران برای هنر قائل است واقف بود و شکل‌گیری مکتب اصفهان را از این منظر نیز مورد توجه قرار داد. چرا که در پی همین توجه شاهان صفوی و خلاقیت معماران این دوران است که «مکتب مذکور شکل می‌گیرد و یک معماری از اساس ایجاد می‌شود؛ معماری ارگانیک، که خردگرا بوده و واجد ارزش‌های فلسفی، هنری و فنی می‌باشد (طیسی، ۱۳۸۶: ۲۱۸)». بنابراین هرگز نباید تصور کرد که شهرهای بزرگ دوره صفویه همچون قزوین، اصفهان و به خصوص پیکربندی‌شان به طور خودجوش و بدون برنامه‌ریزی قبلی ایجاد شده است. به طور مثال شاه عباس اول وقتی تصمیم به انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان گرفت، خاتم بیگ اردوبادی، وزیرش را در حالی روانه آنجا نمود، که طرح‌های متعددی برای توسعه و تزئین شهری تهیه شده بود (مقتدر، ۱۳۸۰: ۲۸۳). در عصر صفوی، جایگاه حکومت مرکزی به گونه‌ای بود که اصولاً تمام ساخت‌های اجتماعی را کنترل می‌نمود و از همین روست که هنر و معماری را نیز تحت لوای خود قرار داده و از آنها برای رسیدن به اهدافش، برای ساخت شهرها و بناهای باشکوهی که قدرت آنها را حتی در ادوار بعدی بازنمایی می‌کنند، نهایت بهره را می‌برد.

انطباق با عوامل مذهبی و فرهنگی جامعه: لوئیس مامفورد اسه عامل سه گانه سیاسی، اقتصادی و مذهبی را بر شهرنشینی در خاورمیانه دخیل می‌داند. به عقیده او تاثیر مذهب بر حیات شهری چه در دوره‌ای که مذهب و سیاست نهاد واحدی به شمار می‌رفتند و چه در دوران جداشدن و تمایز این دو از هم، بسیار تعیین کننده بوده است (کاستللو، ۱۳۶۸: ۷). بنیان‌های فکری مذهبی در ساختمان کلی شهرهای صفوی چنان تبلور یافته است که به نظر می‌رسد که معماران آن در پی‌ریزشان «سه رابطه انسان با خدا، انسان با انسان و انسان با طبیعت را مورد توجه قرار داده‌اند (مهجور، ۱۳۷۸: ۶۵). اوج انطباق معماری با فرهنگ و مذهب را در نگاه کلی به معماری شهری صفویه در رعایت سه اصل درون‌گرایی، محرمیت و سلسله مراتب می‌توان دریافت. درون‌گرایی که ریشه در فرهنگ اسلامی و حتی فرهنگ ایران پیش از اسلام دارد، مبتنی بر سنت‌های زندگی اجتماعی ایرانیان و نیز شرایط اقلیمی ایران است که محیط‌های سرپوشیده عمومی را ایجاب می‌کنند. این اصل خود را در شهرسازی به صورت قرار گرفتن در فضاهای باز و سپس بسته به شکل تکرار شونده‌ای نشان می‌دهد. اصل محرمیت نیز از قابلیت پوشیدگی و عدم رویت، فضای نیمه‌خصوصی-نیمه‌عمومی محلات، ساخت قومی، مهاجرتی و همسایگی در بافت محلات شهری، مسیرهای درهم‌فرورفته، کم‌عرض و پر پیچ‌وخم کوچه‌ها و وجود بن‌بست‌ها که همگی از جهان‌بینی مبتنی بر حفظ حریم خصوصی و خانوادگی اسلامی است نشأت می‌گیرد. رعایت این اصول ارزشی باعث شده است تا قلمروهای مشخص خصوصی، نیمه عمومی و عمومی با حریم‌های قابل تعریف و خوانا در معماری شهری ایجاد شوند. این ارزشها همین‌طور تاثیرات عمده‌ای بر خلق عناصر واسطه، فرمهای معماری، محل استقرار و اندازه بازشوها، محل استقرار ورودی به ابنیه، دست انداز بامها و جای‌گیری فضاهای مختلف زیستی در بناها داشته‌اند (سیفیان و محمودی، ۱۳۸۶: ۱۰). در یک نگاه کلی باید گفت که آنچه در معماری شهر در کلیتش و در اجزا تشکیل دهنده‌اش یافت می‌شود، در تفاهم و هماهنگی با تمامیت فرهنگ مذهبی و ارزشهایی است که در زندگی روزمره ساکنین شهر جاری می‌باشد. به همین دلیل است که محرمیت و درونگرایی عجین شده با کالبد شهری، منجر به «شکل‌گیری ارزش‌هایی پایداری همچون امنیت، آرامش، خلوت و محرمیت در ابنیه سنتی شده است (سیفیان و محمودی، ۱۳۸۶: ۹). در نهایت به کارگیری سومین اصل یعنی اصل سلسله مراتب، از طریق تفکیک حریم‌های عمومی از خصوصی و ایجاد مرتبه‌بندی در دسترسی‌ها ایجاد شده است. اصل سلسله مراتب دلالت بر این دارد که اصولا انتقال و گذر از قلمروی به قلمرو دیگر به صورت آنی و بدون ایجاد شرایط لازم اعم از روانی و

¹ Liwis Mumford

فیزیکی نامطلوب است. گاهی دو قلمرو کارکردی متفاوت دارند و ورود بی‌مقدمه از یکی بر دیگری زمینه کاهش کیفیت مطلوب فضا را بوجود می‌آورد. به همین دلیل ایجاد فضاهای رابط میان دو قلمرو از اهمیت بالایی در معماری برخوردار است (سیفیان و محمودی، ۱۳۸۶: ۸). رعایت این اصل توانسته است نقش پررنگی در اجرای هر چه بهتر اصل محرمیت در ساختار فضایی بازی کند. سلسله مراتب هم در ترکیب اجزایی مثل فضای خانگی و هم در کلیت معماری شهری به نمایش گذاشته شده است: ورودی‌ها، هشتی‌ها، دالان‌ها، گذرها و زیرگذرگاهها، کوچه‌ها، دالان‌های سرپوشیده همگی به فضاهای میانی شکل داده‌اند که برای جایجایی از یک فضا به فضای دیگری فرد را از خود عبور می‌دهند. به این ترتیب عناصر یک بنا، به قلمروهای متفاوت با کالبد و عملکردهای قابل تمیز از یکدیگر تقسیم می‌شوند.

خلق کاربری‌های جدید در معماری فضاهای شهری: باغ‌شهر، چهارباغ، میداين مرکزی و وسیع منتهی به بازار و مدارس از جمله فضاهای اضافه شده به شهرهای عصر صفویه به شمار می‌روند. باغ‌شهرها را سلاطین صفویه با تقویت جایگاه و امکانات خود در جامعه اغلب در مراکز حکومتی احداث کرده‌اند (مدقالچی و صدوری کیا، ۱۳۹۷)؛ چهارباغ‌ها برای اولین بار با رویکرد زیباشناسانه و به عنوان مکان‌های سبز شهری و به منظور جایی برای طی اوقات فراغت ساکنان شهر ساخته شده‌اند؛ میداين از جمله میدان اسب قزوین و نقش جهان اصفهان برای کارکردهای متنوعی گسترش یافته‌اند: تمرین‌ها و مراسم نظامی، شرفیابی‌ها، چوگان، قیق‌بازی، تیراندازی، مسابقه شاطری (چالاکي در دوندگی)، جمعه بازار کهنه‌فروشان و خیمه شب‌بازی، محل اجتماع مردم و گردشگاه عمومی بودن همگی از جمله کارکردهای تعریف‌شده برای آنها به شمار می‌رود (مقتدر، ۱۳۸۰: ۲۸۴). در یک نگاه کلی، باید گفت که اهمیت این میدان‌ها تا آن حد است که «سه پایه اصلی شکل‌دهنده شهر به عنوان مرکز سیاسی، اقتصادی و مذهبی در قالب معماری «میدان» ظاهر شده است (انصاری، ۱۳۸۱: ۱۷)». سرانجام ساخت فضاهای آموزشی نظیر مدرسه‌های علمیه، در محلات پرجمعیت پیشه‌وری یا بازار نیز از ابتکارات این دوران است. انتخاب این مکانها به دلیل ارتباط دادن این مراکز با فضای اقتصاد شهر نیز بوده است (کاتب‌یزدی، ۱۳۷۲: ۷۴)؛ به طور مثال در اصفهان برای ورود به مدرسه مادرشاه می‌بایست از بازار شاه عباس عبور کرد. به طور کلی، مجموعه‌های اضافه شده به فضای شهری با کارکردهای متنوع و جدید منجر به ظهور فصل جدیدی در شهرسازی ایران از زمان صفویان به بعد شد. این الگو در دوره‌های بعدی نیز تکرار گشت.

انسجام در نظام اداری، قضایی و انتظامی شهر: بنیادهای اجتماعی زندگی شهری در تمدن اسلامی حداقل در چهار عنصر عمده قابل شناسایی است که امروز این عناصر به عنوان ویژگی تاریخی

شهرنشینی در اسلام محسوب می‌گردد: حکومت، امت، اصناف (بازار) و محلات. قهندز دارالحکومه مرکز اداری و سیاسی، مساجد و مدارس به عنوان مرکز مذهبی، بازار نیز محل اصناف و در پایان محلات شهر به عنوان جای زندگی گروه‌های قومی، نژادی و مذهبی بوده‌اند (اشرف، ۱۳۵۴: ۲۴). در شهرهای ایرانی دوره اسلامی، برای رسیدگی به امور هر یک از این ارکان، مقام‌هایی بوجود آمد: اداره امور اصناف و بازرگانان و محلات شهر ابتدا با رئیس و بعدها با کلانتر شهر بود. امور قضایی از سه دادگاه حل و فصل محاکم مظالم، محاکم شهر و محاکم حسبت تشکیل می‌شد. امور انتظامی شهر با داروغه و عسسها (پاسبانان) بود. کلانتر تا حدی وظایف شهردار را بر عهده داشت و داروغه، در واقع، رئیس شهربانی بود و در راس هر یک از محاکم سه‌گانه، به ترتیب حاکم، قاضی و محتسب قرار داشتند (اشرف، ۱۳۵۴: ۳۹). با این وجود، نباید این نکته را از قلم انداخت که همانطور که ماکس وبر می‌گوید شهرهای اسلامی دارای برج و بارو و بازار بوده‌اند، اما از امتیازات حقوقی و شهروندی بی‌بهره بوده‌اند. این شهرها توسط حاکم و کارگزاران دستگاه‌ها اداره می‌شدند (انصاری، ۱۳۸۱: ۱۸). این نظر قطعاً درست است چرا که بنا به صورت‌بندی اجتماعی-اقتصادی جامعه ایران در سده‌های میانه، حکومت به منزله نیروی متفوق، نقشی به مراتب فراتر از سایر ساختارهای جامعه برعهده داشته است و براساس موقعیت فراساختاری خود، در مناسبات اقتصادی و اجتماعی شهری و روستایی و حتی کوچرویی دخالت می‌نموده است (یوسفی‌فر، ۱۳۸۵: ۳۴۴).

ساختار نیمه‌خصوصی بودن محلات: محلات در شهرهای بزرگ از یک طرف، مکان اصلی پیونددهنده روابط اجتماعی، قومی، نژادی، مذهبی و نیز حرفه‌ای به حساب می‌آمدند؛ از سوی دیگر، «برخلاف مراکز اداری، بازرگانی و مذهبی شهر که تا حد زیادی نمودار همبستگی نظام شهری بود، جلوه‌گاه تضادها و پراکندگی‌های اجتماعی بوده‌اند (اشرف، ۱۳۵۴: ۳۸-۳۹)». این فضاها بیشتر نیمه خصوصی و نیمه عمومی، در دوران صفویان، دستخوش یک دگرگونی عمده شدند که دقیقاً با تحولات مذهبی و یکپارچگی هویتی در هماهنگی قرار داشتند. در این زمینه باید به تقسیم بندی محلات شیعه نشین در اکثر شهرهای بزرگ ایران به گروه حیدری و نعمتی برگردیم. به بیان بهتر، رواج دسته‌بندی فرقه‌ای حیدری و نعمتی در نهایت منجر به تقسیم محله‌ها به دو بخش عمده نعمتی‌خانه و حیدری‌خانه شد (انصاری، ۱۳۸۱: ۱۹). علی‌رغم این تضادها، پیوندهای اجتماعی بین ساکنین محلات، متکی بر روابط همیاری و تعاون بود. روابط همسایگی و هم‌محله‌ای، در عمل، فضایی برای تولید و بازتولید ممتد کمک، همیاری و همبستگی اجتماعی بین گروه‌آشنایان به شمار می‌رفت. محلات همچنین، در این دوره، به عنوان مراکز سکونت خانوادگی، کالبد فضایی خود را حول

مرکزیت قدرت سیاسی، اقتصادی و مذهبی تکمیل کردند. ازدیاد مساجد و حسینیه‌ها نیز گونه‌ای از فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی را در سطح محلات تقویت می‌نماید.

سقوط صفویان و افول معماری شهری

پرداختن به معماری دوره بعد از انقلاب اسلامی و بررسی تطبیقی آن با معماری عصر صفویه، اصولاً بدون توجه به آنچه بعد از صفویان برای معماری شهری رخ داده است، به سادگی امکان‌پذیر نیست. با انحطاط صفویه، معماری نیز رو به افول گذاشت. سلسله‌های بعدی هیچ‌یک نتوانستند به ارائه الگوی ماندگار و شاخص، همچون سلفشان از معماری شهری دست یابند. با این وجود، پس از افشاریه و زندیه، از اواسط دوره قاجار تحول جدیدی در عرصه‌های مختلف رخ داد که به شکل یک شوک عظیم فرهنگی و اجتماعی بر همه ابعاد از جمله معماری شهرهای ایران فرود آمد. ورود افکار مدرن که خاستگاهشان غرب بود، صرفاً جنبه سوژکتیو نداشت، بلکه به خصوص با روی کار آمدن دولت متمرکز پهلوی و جدیتش در اجرای پروژه عظیم مدرنیزاسیون جامعه ایرانی در حوزه‌های مختلف، به طور عملی ساختارهای اجتماعی و فرهنگی جامعه مذکور را دستخوش تحولات بنیادینی کرد. از جمله در این میان، فضای شهرهای ایران هم از نظر فیزیکی و کالبدی و هم از نظر اجتماعی دستخوش تغییرات زیادی شدند. در ارتباط با معماری شهری، تاثیرپذیری از جریان‌های معماری شهرهای غربی، به علت دور بودن معماران از منشا پیدایش این نظریات و در نتیجه تجربه باواسطه‌شان که ناشی از فاصله فرهنگی و علمی بود، موجب اغتشاش مضاعفی در حوزه مذکور شد (حسینی، ۱۳۹۰: ۲۵). از این دوره به بعد، نه تنها شاهد شکوفایی در معماری شهرها نیستیم، بلکه شاهد دوره جدیدی از تناقضات، بی‌نظمی‌ها و عدم هماهنگی فضای شهری با فرهنگ، سنن، آداب و رسوم و مطالبات شهروندان خواهیم بود. درست همین نقطه است که باعث می‌شود این معماری از سابقه و گذشته خود به خصوص در عصر صفوی به طور کامل فاصله بگیرد. اگر قصد داشته باشیم که یک جمع‌بندی کلی از وضعیت معماری متأثر از جریان‌های مدرن فکری و پس از آن مدنیزاسیون از بالا به پایین پهلوی و از نوع تحمیلی ارائه بدهیم، می‌توان به فصلنامه مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری آبادی، شماره ۱۹ منتشر شده در سال ۱۳۷۴ رجوع نمود. در این شماره گروه کثیری از معماران برجسته ایرانی از چندین نسل، به ۹ پرسش مهم در ارتباط با گذشته، حال و آینده معماری ایرانی پاسخ داده‌اند. به جز یکی از معماران، سایرین نسبت به وضعیت معماری فعلی ایران اظهار بدبینی نموده و چنانچه سردبیر فصلنامه پاسخ‌هایشان را در سرمقاله خود جمع‌بندی کرده است، وضعیت معماری امروز ایران را با تعاریف زیر معرفی نموده‌اند:

-از زیر آوار خودباختگی فرود آمده در عصر قاجار سربلند نکرده است (پیرنیا)؛

- نمونه‌ای است از معماری در حال آزمایش کشورهای در حال توسعه که در آن ارزش‌های معنوی و زیستی مقهور ارزشهای اقتصادی و تجاری شده است (سلیمانی‌پور)؛

- هر جایی، ناخلف، بیمارگونه، بریده از فرهنگ و اصالت خود، ناموزون، تقلیدی و گرفتار از خودبیگانگی مضاعف است (ابوالقاسمی)؛

- ادامه تقلید معماری‌های «مدروز» جهانی و عاری از ایده و ارزش است (میرفندرسکی)؛

- هنوز به خود نیامده؛ عاری از نوآوری و شور فضایی-ساختاری-نمادین؛ تکرار صورت‌های شناخته شده گذشته همراه با تاکید بیش از حد بر تزیینات برای پوشاندن بی‌اصولی خود؛ و در غفلت از امکانات تلفیق نوآورانه سنت و تکنولوژی جهان است؛ اما با پشت سر گذاشتن جنگ و پیدایش نظم اجتماعی جدید، باید برآمدن دوباره سنت جاودانه و جمیل معماری را انتظار کشید (اردلان)؛

- وارث گسست یکصد ساله، سرگردان، هرروز به سویی نگران، بی‌بهره از فرهنگ ایرانی و مقلد است (دانش دوست)؛

- بی‌هویت و فاقد روح فرهنگی و معنوی گذشته است (دیبا)؛

- سرگردان است (توسلی)؛

- متوسط‌الحال، تقلید ناموفق سبک‌های جهانی است (میرمیران)؛

- ناتوانی از هماهنگی با تحولات اجتماعی و رویارویی با هجوم فرآوردهای فکری- فرهنگی و مادی بیگانه و تلاش برای هضم و تنظیم آنهاست (حجت)؛

- نه معماری، که گونه بی‌روچی از ساختمان‌سازی، بی‌اعتنا به ادراک فضایی و دستاوردهای معماری مدرن و در عین حال در غفلت از ادراک فضایی معماری گذشته است (حائری)؛

- فاقد منزلت در میان مردم، مواجه با تنزل ارزش‌های زیباشناختی به سطح «مد» و دچار ضعف پژوهش جدی و اساسی است (سلطان‌زاده) (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به آبادی ۱۳۷۴، شماره ۱۹).

این توصیفات از زبان معماران و متخصصان حوزه مذکور که اغلب به منشا این مسیر منحط در معماری از دوره قاجاریه اشاره دارند، تا حدود زیادی بیانگر وضعیت معماری فعلی و همچنین شکاف‌های عمیقی که با معماری صفویه دارد، می‌باشد. با بیان این مقدمه اکنون وقت آن رسیده است که به بررسی ویژگی‌های که به خصوص از بعد از انقلاب اسلامی شهرهای ایرانی از آن برخوردار شده‌اند، پرداخته شود. قبل از هر چیز، باید گفت که آنچه به عنوان معماری شهری امروز شناخته می‌شود در واقع حاصل دو جریان است، جریان اول همان است که در بالا توضیح داده شد، یعنی تاثیر از

مدرنیزاسیون و معماری وارداتی و جریان دوم مربوط به دوره انقلابی است که در سال ۱۳۵۷ به ثمر نشسته است. در یک نگاه کلی، باید گفت که همگرایی هر دو جریان و تلاقی آنها نه تنها باعث خلق یک الگوی خاص در زمینه معماری شهری نشد، بلکه باعث ایجاد شهرهای بد ریخت و نازیبا نیز شده است.

معماری شهرهای دوره بعد انقلاب اسلامی ایران

انقلاب بنیادی‌ترین تغییری است که می‌تواند در ساختار سیاسی و اجتماعی کشوری رخ دهد و از اساس همه چیز را واژگون کند و اراده به بنای از نو داشته باشد. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ نیز خود را وام‌دار مطالباتی می‌دانست که در جریان مبارزات نیم قرن علیه رژیم پهلوی به وقوع پیوسته بود. بنابراین از همان آغاز هدف خود را تحقق مطالبات مذکور، ریشه کن کردن نظم قبلی و جایگزینی آن با نظم جدید هماهنگ با خواست‌های انقلابی قرار داد. بدین ترتیب در راستای امحاشاکال سلطنت طلبی، تجمع‌گرایی، زمین‌خواری و مبارزه با شکاف طبقاتی ایجاد شده در دوران قبل از خود، نیروهای اجتماعی جدیدی از جمله نیازمندان و مستمندان را مورد توجه ویژه خود قرار داد و بر مشارکت مردمی و دخالت مستقیمشان در حکمرانی تأکید کرد. با این وجود، از آنجا که انقلاب در اصل یک شرایط ملت‌هت، بی‌ثبات و هیجانی است و تا رسیدن به ثبات، نیازمند طی یک دوره نه چندان کوتاه است، می‌شود تصور کرد که به خصوص در یک دهه اول که کشور با شرایط جنگی نیز مواجه بود، عرصه‌های مختلف از جمله معماری شهری تا حد زیادی از این موضوع متأثر شده باشد.

انقلاب و جنگ از این جهت هر چند فضای شهری دوره انقلاب، نمادهایی انقلابی را بزودی با برها، نقاشی‌های دیواری، شعارنویسی اشغال نمود، ولی از نظر معماری شهری سرآغازی بود از یک دوره سکون و رکود که تا پایان جنگ تحمیلی به طول انجامید. سپس با شروع دوران سازندگی که با رشد شهرنشینی، گسترش طبقه متوسط و افزایش رفاه اجتماعی همراه بود، شهرسازی بار دیگر به رونق خود را بازیافت. اما این رونق، بیشتر از اینکه جلوه‌ای از هنر معماری شهری و شکوفایی شهرسازی را به نمایش بگذارد، تلفیقی از یک بازار سودجویانه در عرصه ساخت و ساز بود که به سرعت به یکی از منابع پرسود بدل شده بود. افزایش تعداد و وسعت شهرهای بزرگ، افزایش تعداد شهرهای کوچک (تبدیل روستاها به شهر)، ثبات نسبی در شهرهای متوسط کشور (ابراهیمی و اسلامی، ۱۳۸۹: ۷) و جریان واگرایی توسعه کالبدی شهر وجدایی‌گزینی اجتماعی از طریق بیرون راندن اقشار کم درآمد شهری از مادر شهرها و اسکان در حومه شهرها (حبیبی، ۱۳۸۵: ۱۹۳) از جمله این تحولات شهری در این دوران هستند. بنابراین سوءمدیریت، فقدان نگاه هنری و علمی لازم به معماری شهری، سیاستگذاری‌های مبتنی بر سود کوتاه مدت، عدم برنامه‌ریزی دقیق در حوزه‌های مختلف ساخت‌وساز

و مدیریت شهری، در نهایت منجر شد که در سال‌های اخیر ضمن رشد کلان شهرها، شاهد شکل‌گیری هیچ‌الگوی درخشانی از معماری شهری که نشانه زمان معاصر را بر خود حک کرده باشد باشیم. در زیر با بررسی معضلات سیاست‌های اعمال شده در این زمینه، تلاش می‌شود تا از خلال بیان ویژگی‌های شهرهای فعلی و به خصوص تحولاتی که در حوزه معماری و ریخت‌شناسیشان در نیم قرن بعد از انقلاب پشت سر گذاشته‌اند، نقش سیاست‌گذاری‌های کلان را در این زمینه بهتر نمایان سازیم.

فاصله‌گیری از شعارهای انقلابی در زمینه مشارکت مردمی در امور شهری: اولین تلاش جهت استقرار یک نظام اداری و سیاسی مدرن برای شهرها در قالب مدیریت‌های محلی در قانون انجمن بلدیة بعد از مشروطیت انجام شد. همچنین انجمن‌های ولایتی، شهرداری‌ها و تشکیل شوراهای شهری از جمله نهادهایی بودند که در رژیم پهلوی برای ارائه الگوی مشارکت مردمی در امور شهرها تشکیل شدند. با این حال پهلوی‌ها با وجود تمام تلاشی که برای تبدیل مدیریت شهرها به صورت مدرن انجام دادند، ولی نتوانستند الگوی موفق‌تری از اداره عمومی به طور کلی و اداره امور محلی به ویژه برای شهرها و کلان شهرها ایجاد نمایند. در این دوره، شکاف‌های ایجاد شده بین حاکمیت و شهروندان و دیدگاه‌های آرمان‌خواهانه ملت ایران برای آزادی، مشارکت، دموکراسی و مبارزه با حکومت استبدادی، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را رقم زد (ویسی، ۱۳۹۲: ۱۵۰). اهمیت مشارکت مردمی که از مطالبات انقلاب اسلامی بود، از چنان اهمیتی برخوردار بود که امام خمینی در ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ حتی قبل از تصویب قانون اساسی و تشکیل دولت، طی حکمی به شورای انقلاب اسلامی دستور تهیه آیین‌نامه شوراهای اسلامی شهر و روستا را داد تا بلافاصله پس از تصویب دولت به آن نهاد ابلاغ شود. با این وجود، علی‌رغم تصویب قانون شوراهای محلی و برگزاری یک دوره انتخابات مربوط به آن، در آبان ۱۳۵۹ این قانون منحل شده و جای خود را به قانون شوراهای اسلامی شهر و روستا در انطباق با قانون اساسی مصوب آذر ۱۳۵۸، در آذر ماه ۱۳۶۱ داد (ویسی، ۱۳۹۲: ۱۵۰). قانون مذکور نیز به دلیل مسائلی همچون جنگ هرگز به مرحله اجرا در نیامد. به همین دلیل، مجلس بار دیگر در ۱۳۶۴ با تصویب قانون الحاق یک تبصره به ماده ۵۳ قانون تشکیلات شوراهای اسلامی کشوری تلاش کرد تا زمینه اجرای قانون مذکور را فراهم نماید. با این وجود، قانون جدید نیز کارگر نیفتاد و رسماً اداره شهرها از طرف خود دولت و حکومت مرکزی تا سال ۱۳۷۸ یعنی دوره اصلاحات و احیا مجدد قانون مذکور به تعویق افتاد (ویسی، ۱۳۹۲: ۱۵۰).

تاریخچه بالا، در عمل به معنای عدم احراز هرگونه حقی برای شهروندان در زمینه مدیریت محلی و شهری خود می‌باشد. بنابراین برخلاف آرمان‌هایی که در دوره پیشاانقلابی دنبال می‌شد، این مطلوب نه تنها نزدیک به دو دهه به تاخیر افتاد، بلکه همچنین از آنچه به صورت ظاهری هم تا پیش از خودش

وجود داشت، فاصله زیادی گرفت. از این زمان به بعد، به مدت چند سال تلاش شد تا ضمن به اجرا درآمدن قانون مذکور و احداث نظم جدید مدیریت شهری بر اساس حقوق شهروندی و مشارکت مردمی، همچنین طی چند مرحله به اصلاح قانون شوراها و به خصوص رفع ابهامات و خلاهای آن پرداخته شود. این اصلاحات در دو دوره مجلس ششم و هفتم ادامه یافت. با وجود همه این تلاش‌ها، آنچه سرانجام به نام قانون شوراهاى اسلامى شهر و روستا مورد تصویب قرار گرفت، مهمترین وظایفی که برای این نهاد تعیین کرده است، محدود به مواردی مانند، نصب و تایید شهردار - منوط به تایید وزیر کشور-، تمرکز بر توسعه معابر، رفت و آمدهای شهری، نام گذاری و اصلاح نام مکان‌های شهری و نظارت بر فضای سبز می‌باشد. اما در عمل نه توضیحی در باب چگونگی نظارت شورا وجود دارد و نه ابزار، حدود و اختیارات آن تشریح شده است. «ابهاماتی از قبیل اینکه نظارت از نوع استصوابی است یا استماعی؟ سهم شوراها در تصمیم‌گیری‌های مربوط به اداره امور شهر چگونه است؟ همچنان پابرجاست. در عمل باید گفت که حتی با وجود شوراها، همچنان تصمیمات کلان در خصوص شهرها توسط نهادهای حکومت مرکزی نظیر سازمان شهرداری‌ها و شورای عالی شهرسازی و معماری اتخاذ می‌شود (ویسی، ۱۳۹۲: ۱۵۳-۱۵۴)». عملکرد مذکور بیانگر این واقعیت است که همچنان مشارکت مردمی که از اصول بنیادین نظام‌های دمکرات و به عنوان حقوق شهروندان در نظارت و دخالت در شهر محل سکونتشان است، محقق نشده است.

فقدان الگوهای نوسازی و بهسازی کارآمد در معماری شهرها : نه تنها مدیریت شهرها با الگوی هماهنگ با ساختار دموکراتیک و مطالبات انقلابی فاصله دارد، بلکه الگوهایایی که در زمینه طراحی آنها به منظور نوسازی و بهسازی اجرا می‌شوند نیز فاصله زیادی با الگوهای به‌روز دارد. الگوهایی که برای بهسازی و نوسازی در ایران اجرا می‌شوند، همچنان در قالب «طرح‌های جامع» هستند که در برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای به کار می‌روند. این درحالی است که این طرحها به دلایلی از جمله؛ عدم توجه به ماهیت چندبعدی شهر و متغیرهای پیش‌بینی‌ناپذیر، تقلیل برنامه‌ریزی جامع شهری به برنامه‌ریزی کالبدی، عدم توجه به ضرورت هدف‌گذاری و تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، ماهیت پیچیده و پویای شهر، از لحاظ نظری و محتوایی با انتقاداتی مواجه و در نهایت از اوایل دهه ۱۹۷۰ اعتبار خود را تا حدود زیادی از دست داده‌اند (نگاه شود به ماجدی، ۱۳۸۹: ۹۲-۹۴). در بخش بهسازی و نوسازی مهمترین معضل شهرها مربوط به بافت‌های فرسوده شهری است که خود حاصل اقدامات دولت و شهرداری‌ها در گذشته و اکنون می‌باشند. در دهه‌های اخیر، بافت‌های فرسوده که بخشی از آنها در عمل بافت‌های تاریخی هستند، بخش وسیعی از فضاهای شهری را به خود اختصاص داده‌اند، به گونه‌ای که بر اساس آمار و اطلاعات گردآوری شده توسط سازمان عمران و بهسازی

شهری در خصوص ۳۳۰ در سطح کشور، مساحت بافت‌های فرسوده شهری بالغ بر ۶۰۰۰۰ هکتار یا ۹/۲ درصد از مساحت کل شهرهای منتخب می‌باشد (ماجدی، ۱۳۸۹: ۹۰). آشفته‌گی دیگر را که در این بخش می‌توان برجسته کرد، مربوط به قوانین زمین شهری و نحوه مداخلات دولت است. تغییرات جمعیتی؛ رشد شهرنشینی، گسترش شهرها و کمبود زمین می‌طلبد که دولت به مداخله مستقیم برای کنترل بازار املاک، مسکن و ساخت و سازها بپردازد. در ایران معاصر این مداخله اغلب نه به موقع انجام شده است و نه در زمان خود با یک نگاه آینده نگر صورت پذیرفته است. بررسی‌هایی که به طور مثال در ارتباط با قوانین و عملکرد هر دو نظام سیاسی پهلوی و ج.ا. ایران در زمینه قوانین زمین شهری نشان می‌دهد که سیاست‌های اعمال شده در شکل‌گیری ساختار بی‌نظم و آشفته فعلی در شهرهای ایران نقش داشته‌اند و تصمیمات اعمال شده نه تنها باعث تقسیم درست اراضی نشده است، بلکه برعکس به رشد شکاف طبقاتی عمیق‌تر منتهی شده است.

فقدان انسجام در مدیریت شهری: شاید در نگاه اول مدیریت شهری مقوله‌ای جدا از معماری شهری به حساب آید. با این حال، می‌بایست در نظر داشت که اصولاً در بستر مدیریت شهری از بعد اداری و سازمانی است که ساخت و سازهای بنیادین در شهر انجام می‌پذیرد. وجود یک مدیریت ناکارآمد، فاسد و بی‌توجه به اهمیت معماری شهری از جمله عواملی است که در نهایت در شکل شهر و در چگونگی گسترش آن نقش بازی خواهد کرد. به عبارت دیگر، ریخت یک شهر، از نظام اداری و مدیریتی آن به خوبی پرده برمی‌دارد. در پژوهشی بسیار گویا محمدحسین پاپلی یزدی موضوع مدیریت شهری را در ایران بررسی کرده است. او با مطالعه موردی شهر مشهد، مسئله تقسیمات داخلی شهرهای ایران و مشکلات اداری آنها را مطرح می‌کند. بحثش را از پاریس به عنوان شهری که تقسیمات اداریش از ۱۸۶۰ تاکنون علی‌رغم تحولات اجتماعی، شهری و سیاسی ثابت مانده و از ۲۰ ناحیه بیشتر و کمتر نشده است آغاز می‌کند و ادامه می‌دهد که ثبات مذکور تا چه حد در هماهنگی نهادهای و دستگاههای اداری و سیاسی شهر برای برنامه‌ریزی در تمام ابعاد و ساخت و سازهای شهری که در نهایت بر معماری شهری موثر هستند، نقش بازی کرده است. سپس برای تشریح آشفته‌گی در وضعیت شهرهای ایران در بعد مدیریتی، وضعیت شهر مشهد را به عنوان مورد مطالعاتی بررسی نموده است. تقسیمات اداری شهر مشهد، مطابق با اعمال سلیقه نهادها و ارگان‌های مختلف مثل شهرداری، آموزش و پرورش، سازمان آب، سازمان برق، نهاد آستان قدس رضوی و ... متفاوت است. این تقسیم‌بندی که مرجع دورن سازمانی برای هر یک دارد، هیچ‌گونه انطباقی با تقسیم‌بندی سایر ارگان‌ها ندارد. همانطور که در این نوشتار انتقادی آمده است این گونه بی‌نظمی‌ها تا حدود زیادی به

خدمات رسانی و رسیدگی به امور عمرانی و توسعه و امنیت و آموزشی شهر آسیب رسانده و منجر به سردگمی در نظام مدیریت شهر و از جمله ساخت و ساز شهری می‌شوند.

تأثیر از جریان شهرسازی جهانی: در کنار ابعاد داخلی که ویژگی‌های معماری شهری را رقم می‌زنند، ضروری است که جریانی را که از بیرون از مرز بر آن اثر می‌گذارد، نیز مورد بررسی قرار داد. در این زمینه افزایش جمعیت شهرها از یک طرف و ضرورت استقرار زیرساخت‌های عظیم و پیشرفته به فضای شهری باعث شده است که ویژگی‌های مشترکی به خصوص در کلان شهرها در همه جای دنیا ایجاد شود. به طور مثال حاشیه‌نشینی، وجود بروکراسی پیچیده، سیستم‌های حمل و نقل پیشرفته و ... از جمله اشتراکاتی است که در همه جا مشاهده می‌شود. براساس همین معیار، باید اذعان نمود که امروزه دقیقاً همین مسئله را در شهرهای بزرگ ایران مثل تهران، اصفهان، شیراز، مشهد می‌توان ملاحظه کرد. این موضوع حاکی از این واقعیت است که جریان معماری شهری، هرچند امری درون مرزی و متأثر از سیاست‌های شهری است، اما بخشی از راهبردهای کلیدی خود را در جهت گسترش و شکل از یک جریان جهانی وام می‌گیرد. به عبارت بهتر، معماری در این دوره زبانی کثرت‌گرا دارد و از سبک یا الگوی خاصی پیروی نمی‌کند (ابراهیمی و اسلامی، ۱۳۹۸: ۱۰).

با همه این توضیحات باید گفت که معضل صرفاً در فاصله‌گیری از ارزش‌های گذشته نیست، بلکه در سیاست مدیریتی شهری نهفته است که در واقع همگام به ساختارهای توسعه و تغییرات شهری متناسب پیش نرفته است. بنابراین اگر شهر در دوره صفویه به الگویی برجسته و مثال‌زدنی دوره بعد از اسلامی بدل می‌شود، حاکی از قدرت سیاسی است که با شناخت و مدیریت دقیق و در هماهنگی با ارزشهای اجتماعی و مذهبی اقدام به برنامه‌ریزی و شهرسازی نموده و آن را مدیریت می‌نماید. در حالی که آنچه از بعد از آن به خصوص در دوران معاصر رخ داده است حاصل تغییرات سریع، ناهمگون و آشفته بوده است (نگاه شود به پاپلی‌یزدی، ۱۳۶۵).

نتیجه‌گیری

با توجه به تحولات تاریخی معماری شهری در ایران از دوران صفویه تا پس از انقلاب اسلامی، می‌توان نتیجه گرفت که معماری شهری همواره در انعکاس و بازتاب تحولات سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک نقش بسیار مهمی ایفا کرده است. در دوران صفویه، معماری شهری بیشتر به‌عنوان ابزاری برای نمایش قدرت سلطنت و تثبیت هویت حکومتی به کار می‌رفت. ساختارهای شهری در این دوره به‌ویژه در شهرهایی همچون اصفهان، به‌طور عمده بر اساس نمایش شکوه قدرت سیاسی و مذهبی سلطنت صفوی طراحی شدند. مساجد، میادین، کاخ‌ها و بناهای عمومی نه تنها جنبه‌های زیباشناختی داشتند، بلکه به‌عنوان نمادهای سیاسی و اجتماعی قدرت حاکم نیز عمل می‌کردند. این ویژگی‌های

معماری، که تحت تأثیر سیاست‌های متمرکز و خودکامه حکومت صفویه شکل گرفت، بازتاب‌دهنده‌ی یک جامعه سلسله‌مراتبی و نمایشی بود. با انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و دگرگونی‌های بنیادین در ساختار حکومتی، تحولاتی عمده در معماری شهری ایران رخ داد. پس از انقلاب، با تغییرات سیاسی و اجتماعی عظیمی که در پی داشت، معماری شهری ایران به سمت ایجاد فضاهای عمومی‌تر، مردمی‌تر و اسلامی‌تر حرکت کرد. بناهایی که پیش از انقلاب به‌عنوان نمادهای سلطنت و اشرافیت شناخته می‌شدند، در دوران پس از انقلاب حذف یا تغییر کاربری داده شدند. هم‌زمان، ساخت‌وسازهای جدید به‌ویژه در عرصه‌های مذهبی و اجتماعی جایگزین آن‌ها شد. مسجدها، مدارس دینی و دیگر فضاهای عمومی که با ایدئولوژی اسلامی هم‌راستا بودند، به‌عنوان نمایانگر هویت جدید انقلاب اسلامی در شهرهای مختلف ایران مطرح شدند. در نهایت، این مقاله نشان می‌دهد که معماری شهری نه تنها یک محصول فرهنگی و هنری است، بلکه تحت تأثیر تغییرات سیاسی و اجتماعی، به‌عنوان ابزاری برای بیان و تثبیت هویت‌های جمعی و قدرت‌های سیاسی عمل کرده است. تحولات سیاسی در ایران از صفویه تا پس از انقلاب اسلامی، همواره بر فرم‌ها، فضاها و کارکردهای معماری شهری اثر گذاشته و معماری هر دوره را به‌طور عمیق با ارزش‌ها و نیازهای سیاسی و اجتماعی آن دوره مرتبط ساخته است. از این‌رو، مطالعه تحولات معماری شهری ایران، به‌ویژه در بازه زمانی مذکور، می‌تواند درک بهتری از رابطه پیچیده بین سیاست و فضاهای شهری به‌دست دهد.

استناد به این مقاله: میرهاشمی روته، سید محمد حسین، کرباسچی، محمدجعفر، پناهی، سیامک. (۱۴۰۳). تأثیر تحولات سیاسی بر معماری شهری ایران: مطالعه دوره صفویه و انقلاب اسلامی، فصلنامه علمی رهافت انقلاب اسلامی، ۱۸(۶۸)، ۳-۱۸.



The Islamic Revolution Approach Quarterly is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.

منابع و مآخذ:

- ابراهیمی، سمیه؛ اسلامی، سیدغلامرضا (۱۳۸۹) «معماری و شهرسازی ایران در دوران گذار»، **هویت شهر**، شماره ۶، صص ۱۴-۳.
- ابراهیمی، محمدحسن (۱۳۸۸)، «میدان فضاهای تعریف نشده شهرهای ایرانی»، **نشریه هویت شهر**، شماره ۴، صص ۱۰۷-۱۲۰.
- استرین، هانزی (۱۳۷۷)، **اصفهان تصویری از بهشت**، ترجمه جمشید ارجمند، تهران: تندیس نقره‌ای.
- اشرف، احمد (۱۳۵۴)، «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره اسلامی»، **نامه علوم اجتماعی**، دوره ۱، شماره ۴.
- انصاری، ابراهیم (۱۳۸۱)، «جایگاه اجتماعی محله در شهرهای اسلامی با تاکید بر اصفهان»، **مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان (علوم انسانی)**، شماره ۱۳، صص ۱۵-۲۶.
- پاپلی بزدی، محمدحسین (۱۳۶۶)، «تقسیمات داخلی شهرهای ایران و مشکلات اداری آنها (نمونه شهر مشهد)»، **تحقیقات جغرافیایی**، شماره ۵، صص ۵-۲۵.
- پیرنیا، محمدکریم (۱۳۷۰)، «درباره شهرسازی و معماری سنتی ایران»، **آبادی**، شماره ۱، صص ۱-۱۴.
- پیرنیا، محمدکریم (۱۳۸۶)، **سیکشناسی معماری ایرانی، تدوین غلامحسین معماریان**: تهران: سروش دانش.
- تقی‌زاده، الهام؛ نعمیه، خداداد؛ میزرا کوچک خوشنویس، احمد (۱۴۰۱)، «اواکاوای نظام ساختاری شهرهای ایران در دوره صفویه، بر اساس مطالعه متون و اسناد تاریخی. نمونه موردی: سفرنامه آدم اولتاریوس»، **نشریه رهپوش معماری و شهرسازی**، شماره ۲، صص ۳۵-۴۷.
- حسینی، اکرم (۱۳۹۰)، «تبیین و تدوین گرایش‌های معماری معاصر ایران پس از انقلاب اسلامی مطالعه معماری سال‌های ۱۳۶۰-۱۳۸۵ شهر تهران»، **هنر و معماری**، شماره ۸، صص ۱۷-۲۶.
- سیفیان، محمد کاظم؛ محمودی، محمد رضا (۱۳۸۶)، «محریت در معماری سنتی ایران»، **نشریه هویت شهر**، شماره ۱، صص ۳-۱۴.
- شاطریان، محمود؛ جاویدپناه، علی (۱۳۹۹)، «درنگی بر جرم‌انگاری شهرسازی در ایران»، **نشریه قانون‌یار**، شماره ۱۳، صص ۳۶۱-۳۸۸.
- شفقی، سیروس (۱۳۵۳)، **جغرافیای تاریخی اصفهان**، اصفهان: انتشارات اصفهان.
- طیبسی، محسن (۱۳۸۶)، شناسایی و تحلیل موثر بر تغییرات کالبدی و عملکرد معماری گرمابه‌های ایران دوره صفوی، **پایان‌نامه دکتری پژوهش هنر**، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- علی‌مردای، علی؛ احمدی، حسن؛ قبادیان، وحید (۱۳۹۹)، «خوانش شهرسازی معناگرا در شکل‌گیری کالبدی شهر در نظام
- شهرسازی دوره صفویه در ایران»، **دانش شهرسازی**، دوره ۴، شماره ۱، صص ۶۳-۸۰.
- کاستلو، وینست (۱۳۶۸)، **شهرنشینی در خاورمیانه**، ترجمه پرویز پیران و عبدالعلی رضائی، تهران: نشر نی.
- ماجدی، حمید (۱۳۸۹)، «توسعه‌های شهری امروز بافت‌های فرسوده آینده»، **نشریه هویت شهر**، شماره ۶، صص ۸۷-۹۴.
- مدقالجی، لیلا؛ صدری کیا، سمیه (۱۳۹۷)، «تبیین اصول هندسی حاکم بر خیابان در شهرهای دوره صفوی مزالعه موردی: اصفهان، قزوین و مشهد»، **فصلنامه علمی-پژوهشی مدیریت شهری**، شماره ۵۳.
- مقتدر، رضا (۱۳۸۰)، «نقش «میدان» در عصر صفوی»، **نشریه ایران‌نامه**، شماره ۷۵، صص ۲۷۹-۲۹۲.
- مهمجوره‌فیروز (۱۳۷۸)، «ویژگی‌های شهرسازی در شهرهای دوره صفویه»، **نشریه پژوهش‌های جغرافیایی**، شماره ۳۶، صص ۶۵-۷۴.
- میرفندرسکی، محمدامین (۱۳۷۴)، «باغ به مثابه پیش‌درآمدی به شهر»، **مجموعه مقالات نخستین کنگره معماری و شهرسازی ایران**، آرگ بم، کرمان (جلد پنجم)، سازمان میراث فرهنگی، صص ۱۲۳-۱۳۳.
- ویسی، هادی (۱۳۹۲)، «بررسی الگوهای محلی و تطبیق آن با شهرهای ایران»، جغرافیا و توسعه، شماره ۳۳، صص ۱۳۹-۱۵۸.
- حاشمی، سیرضا (۱۳۷۴)، «معماری و فرهنگ»، **فصلنامه مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری**، شماره ۱۹.
- یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۸۵)، «الگوهای گسترش کالبدی در سده‌های میانه تاریخ ایران»، **پژوهشنامه علوم انسانی**، شماره ۵۲، صص ۳۱۹-۳۵۰.
- Jean-Louis Cohen (2011), « Architecture et forme urbaine », *L'annuaire du Collège de France*, URL : <http://journals.openedition.org>.
- Champy, Florent (2001), **Sociologie de l'architecture**, Paris : La Découverte.
- Abrahimi, Samieh, Ismaili, Seyed Gholamreza (2010), "Iranian Architecture and Urbanism in the Transitional Period," *Hoviyat Shahr*, Issue 6, pp. 3-14 {in Persian}.
- Abrahimi, Mohammad Hassan (2009), "The Square of Undefined Spaces in Iranian Cities," *Hoviyat Shahr*, Issue 4, pp. 107-120 {in Persian}.
- Stirlen, Henry (1998), *Isfahan, An Image of Paradise*, translated by Jamshid Arjomand, Tehran: Silver Talisman {in Persian}.
- Ashraf, Ahmad (1975), "Historical Features of Urbanization in Islamic Iran," *Social Sciences Journal*, Vol. 1, Issue 4 {in Persian}.
- Ansari, Ibrahim (2002), "The Social Status of Neighborhoods in Islamic Cities with Emphasis on Isfahan," *Research Journal of*

- Medghalchi, Leila, Sadri Kia, Samieh (2018), "Defining the Geometric Principles in Streets of Safavid Period Cities: Case Studies of Isfahan, Qazvin, and Mashhad," *Urban Management Journal*, Issue 53 {in Persian}.
- Moghaddar, Reza (2001), "The Role of 'Squares' in the Safavid Era," *Irannameh*, Issue 75, pp. 279-292 {in Persian}.
- Mahjour, Firouz (1999), "Urbanism Features in Safavid Cities," *Geographical Research Journal*, Issue 36, pp. 65-74 {in Persian}.
- Mirfendereski, Mohammad Amin (1995), "Gardens as a Prelude to the City," *First Congress on Iranian Architecture and Urbanism*, Arg-e Bam, Kerman (Vol. 5), Cultural Heritage Organization, pp. 123-133 {in Persian}.
- Vaisi, Hadi (2013), "Examining Local Patterns and Their Application in Iranian Cities," *Geography and Development Journal*, Issue 33, pp. 139-158 {in Persian}.
- Hashemi, Sirous (1995), "Architecture and Culture," *Urban Studies and Research Journal*, Issue 19 {in Persian}.
- Yousefi Far, Shahram (2006), "Patterns of Spatial Expansion in Medieval Iranian History," *Humanities Research Journal*, Issue 52, pp. 319-350 {in Persian}.
- Cohen, Jean-Louis (2011), *Architecture et forme urbaine, L'annuaire du Collège de France*. URL: <http://journals.openedition.org>.
- Champy, Florent (2001), *Sociologie de l'architecture*, Paris: La Découverte.
- Isfahan University (*Humanities*), Issue 13, pp. 15-26 {in Persian}.
- Papli Yazdi, Mohammad Hossein (1987), "Internal Divisions of Iranian Cities and Their Administrative Issues (Case Study: Mashhad)," *Geographical Research*, Issue 5, pp. 5-25 {in Persian}.
- Pirnia, Mohammad Karim (1991), "On Traditional Iranian Architecture and Urbanism," *Abadi*, Issue 1, pp. 1-14 {in Persian}.
- Pirnia, Mohammad Karim (2007), *Stylistics of Iranian Architecture*, compiled by Gholamhossein Memarian, Tehran: Soroush Danesh {in Persian}.
- Taghizadeh, Elham, Naemieh, Khodadad, Mizra Koochek Khonouvis, Ahmad (2023), "Analyzing the Structural System of Iranian Cities during the Safavid Period Based on Historical Documents and Travelogues: A Case Study of Adam Olearius' Travelogue," *Rahpoush Architecture and Urbanism Journal*, Issue 2, pp. 35-47 {in Persian}.
- Hosseini, Akram (2011), "Explaining and Developing Contemporary Iranian Architecture Trends After the Islamic Revolution: A Study of Tehran's Architecture Between 1985-2007," *Art and Architecture*, Issue 8, pp. 17-26 {in Persian}.
- Seyfian, Mohammad Kazem, Mahmoudi, Mohammad Reza (2007), "Privacy in Traditional Iranian Architecture," *Hoviyat Shahr*, Issue 1, pp. 3-14 {in Persian}.
- Shataryan, Mahmoud, Javidpanah, Ali (2020), "A Reflection on the Criminalization of Urbanism in Iran," *Lawnyar Journal*, Issue 13, pp. 361-388 {in Persian}.
- Shafqi, Sirous (1974), *Historical Geography of Isfahan*, Isfahan: Isfahan Publishing {in Persian}.
- Tabasi, Mohsen (2007), "Identification and Analysis of Influential Factors on Physical Changes in Iranian Bathhouses during the Safavid Period," *PhD Thesis in Art Research*, Tehran: Tarbiat Modares University {in Persian}.
- Alimordai, Ali, Ahmadi, Hassan, Ghaffadian, Vahid (2020), "Interpretation of Meaning-Oriented Urbanism in Shaping the Physical Structure of Cities in the Safavid Period of Iran," *Urban Studies*, Vol. 4, Issue 1, pp. 63-80 {in Persian}.
- Castello, Winston (1989), *Urbanization in the Middle East*, translated by Parviz Piran and Abdulali Rezaei, Tehran: Ney Publishing {in Persian}.
- Majedi, Hamid (2010), "Urban Developments and the Future of Worn-Out Textures," *Hoviyat Shahr*, Issue 6, pp. 87-94 {in Persian}.